

تفسیر قرآن و عدالت علی

داریوش فرضی پور
کارشناس ادبیات

□ دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند

گل آدم بسرشتند و به پیمانانه زدند

بیت سوم:

آسمان بار امانت نتوانست کشید

قرعه‌ی کار به نام من دیوانه زدند^۱

بی شک راجع به بار امانت در این شعر حافظ تفسیر و تعبیرهای

زیادی توسط اساتید بزرگ ادب پارسی و حافظ پژوهان مطرح این مرز و بوم نگاشته شده که در جای خود در خور تحسین است، گرچه معانی متعددی از آن استنباط گردیده، اما چیزی که قابل انکار نیست، این است که حافظ در بیت اشاره به آیه‌ی ۷۲ از سوره‌ی احزاب داشته: «انا عرضنا الامانت علی السموات و الارض و الجبال فاین این یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان انه كان ظلوما جهولا»؛ و اگر این سوره درست معنی شود، بیت حافظ نیز خود به خود معنی خواهد شد.

برای روشن شدن مفهوم آیه و به تبع آن معنی شدن بیت مذکور نظر برخی از بزرگان این عرصه را خواهیم آورد و در تایید یا رد آن دلایلی خواهیم آورد: نکته‌ی قابل تامل این که هر کدام از مفسرین و مترجمین به مقیاس ظن خویش، ذوق و عرصه‌ی که در آن قدم نهاده و زندگی کرده‌اند، معنی و تفسیری به دل خواه خود از آن بیان نموده که شاید ارتباط چندانی با معنی آیه و شعر حافظ شیراز نداشته باشد و معنی ارائه شده می‌بایست منطبق بر واقعیات تاریخی و حقایق ماهوی قرآن و سیر سرنوشت انسان باشد، برای مثال عرفا بار امانت را عشق تلقی کرده و منطبقیون و عقلا این بار سنگین را عقل دانسته‌اند که به آن خواهیم پرداخت:

دکتر منوچهر مرتضوی در کتاب گران قدر خود^۲ منظور از بار امانتی

که در ذهن حافظ شیراز بوده را عشق می‌داند.^۲

دکتر حسین علی هروی نیز در شرح غزل‌های حافظ، بار امانت را

عشق تعبیر کرده.^۳

دکتر داریوش آشوری بار امانت را نفخه‌ی روح الهی دانسته که در

کالبد انسان دمیده شده و می‌بایست پس از سپری شدن دوره‌ی حیات آن را به مالکش بازگرداند.^۴

دکتر احمدعلی رجایی بخارایی به تاسی از برخی بزرگان صوفیه از

قبیل نجم‌الدین رازی بار امانت را معرفت الهی تفسیر کرده.^۵

برخی دیگر از بزرگان و عرفا منظور از بار امانت را، ذکر خدا تعبیر

کرده‌اند.

اما سوالی که این‌جا در ماهنامه‌ی حافظ مطرح و تقدیم به حافظ‌شناسان و ادیبان این مرز و بوم می‌گردد، این است که آیا حافظ خود مفسر قرآن نیست و بارها خود به این امر اشاره کرده:

عشقت رسد به فریاد، و خود به سان حافظ

قرآن ز بر بخوانی با چارده روایت^۶

امکان دارد حافظ برخی آیات قرآن را به شیوه‌ی خود تفسیر کرده و معانی را که خود می‌خواسته، به آن‌ها بخشیده باشد. حال معنی بار امانت از دید این حقیر:

نکته‌ی قابل تامل این که «عرضنا الامانة» با «ظلوما جهولا» تفسیر می‌شود، وگرنه معنی آن کامل نخواهد شد، بدین معنی که انسان که این بار امانت را تحویل گرفته، نادان بود که تحویل گرفت چون ظالم است و نمی‌تواند این امانت را به صاحبش بسپارد.

استاد علامه‌ی طباطبایی در ذیل آیه‌ی ۷۲ از سوره‌ی احزاب می‌فرماید: «امانت هرچه باشد به معنای چیزی است که نزد غیر ودیعه بسپارند تا او آن را برای سپارنده، حفظ کند و سپس به وی برگرداند و در آیه‌ی مورد بحث امانت عبارت است از چیزی که خدای تعالی آن را به انسان ودیعه سپرده تا انسان آن را برای خدا حفظ کند و سالم و مستقیم نگه بدارد و سپس به صاحبش یعنی خدای سبحان برگرداند».^۷

تا حدودی روشن شد معنی امانت چیست، و اما انسان در این آیه بعید به نظر می‌رسد منظور حضرت آدم باشد، و خداوند بارها در لوح محفوظ کل بشریت را مورد خطاب قرار داده و در قرآن اشاراتی نیز به آن شده مثل آیه‌ی «الست بربکم» که خداوند در لوح محفوظ کل انبای بشر را جمع و از آن‌ها به یگانگی خود شهادت گرفته.

با توجه به متن آیه نتیجه می‌گیریم بار امانت مذکور به حدی سنگین است که کوه‌ها و آسمان‌ها و زمین از کشیدن این بار بسیار عاجزند و شاید گفت غیرممکن، چون اگر احتمال کشیدن این بار و به سر منزل مقصود رساندن آن بود، از ما بهترانی بودند که آن را حمل و توسط آن نیز به خدا تقرب جویند.

با مطالعه‌ی تاریخ از آغاز تا کنون با احتساب پیامبران، امامان، عارفان و بزرگانی که در عصر ما نیز وجود دارند و شمار آن‌ها از شماره درمی‌گذرد، کسانی که «عشق» و «معرفت» به خدا را به حد اعلای رسانده‌اند و امکان وجود این کار برای سایرین نیز هست و اما بار امانت ذکر و تسبیح خدا نمی‌تواند باشد، چون اگر کوه‌ها و آسمان‌ها و درختان از پذیرش این بار سرباز زده‌اند؛ پس چرا هم‌اکنون به این کار مشغولند و خداوند خود در قرآن

«نشیند یا بنشیند» در دفاع از خانلری

محمد گنجوری - استهبان فارس

باشد اما در مصراع دوم کلمه‌ی «خرقه» البته غلط است، زیرا که اولاً خرقه متعلق به صوفی است نه به دردی کش و این دو کلمه گویا مترادف نیست.

ثانیاً، اگرچه خرقه بخشیدن و خرقه گرفتن در آداب تصوف هست، کسی مرید خرقه نمی‌شود و درست آن چنان‌که در نسخه‌ی قدیم ثبت است، فرقه‌ی دردی کشان است.»

استاد بهاء‌الدین خرمشاهی، نظر دکتر خانلری را پذیرفته و در **حافظ‌نامه** می‌نویسد: «دکتر خانلری با وجود آن که تمام نسخه‌هایش «نشیند» داشته‌اند، تصحیح قیاسی کرده و به جای آن بنشیند (به صیغه‌ی مثبت) آورده است و در معنای بیت نوشته است: زاهد که عبوس یعنی اخم‌آورده است، مانند مردمان خمارزده جلوه می‌کند، برخلاف دردی کشان که خوش‌خوبند و عبوس زهد را ترکیبی نظیر (خراب می) و (مست غرور) شمرده است.»

آقای خرمشاهی می‌نویسد: «به گمان من حق با دکتر خانلری است و ضبط‌های دیگر و نیز قرائت عجیب و غریبی چون عبوس (بر وزن خروس) به صورت مصدر و یا عروس زهد کاملاً بی‌راه است.» در همین راستا آقای دکتر جعفر شعار در کتاب **بانگ جرس** نوشته‌ی پرتو علوی می‌نویسد: «با ملاحظه‌ی نظر آقای دکتر خانلری معلوم می‌شود که آقای دکتر، «عبوس» را به فتح اول خوانده‌اند و احتمال به ضم بودن آن را نداده‌اند و در نتیجه دچار اشکال شده‌اند. و حتماً نوشته‌اند: شاید «عبوس زهد به وجه خمار بنشیند» (نه «نشیند») باشد، در حالی که تبدیل نون به با نه تنها اشکال را برطرف نمی‌کند، بلکه بر دشواری معنای آن می‌افزاید و آن را به کلی بی‌معنی نشان می‌دهد. در این شعر عبوس به ضم اول باید خوانده شود و آن از «عبس یعبس» یعنی ترش‌روی و تکبر است و به وجه خمار یعنی به وجه صاحب خمار». بنابر این مفهوم بیت چنین است: تروش‌رویی و تکبر زاهدان به روی شخص مست که در حال خمار است نمی‌نشیند، یعنی آن که مست است از تروش‌روی و تکبر که لازمه‌ی زهد است، احتراز دارد. ■

عبوس زهد به وجه خمار نشیند (بنشیند) مرید فرقه (خرقه‌ی) دردی کشان خوش‌خویم □ در صفحه‌ی ۹۲ شماره‌ی ۳۳ (آخر مردادماه ۱۳۸۵) **ماهنامه‌ی حافظ**، به مقاله‌ی آقای هرمز شیرین‌بیگ مهاجر تحت عنوان «سعیی بلیغ ولی ناتمام در عبوس زهد» برخوردیم، تنها با یک مطلب ایشان موافق و هم‌عقیده نیستیم.

نویسنده‌ی مقاله - جناب مهاجر - کم‌لطفی کرده و در نوشته‌ی خود بدون این که گری از مشکل بیت فوق در مورد کلمه‌ی «نشیند» یا «بنشیند» باز نمایند و دلایل مقنع خود را در خصوص دو کلمه‌ی مزبور بیان کنند، بر کار بزرگ‌ترین محقق زبان و ادبیات فارسی یعنی مرحوم دکتر پرویز خانلری ایراد گرفته و نوشته‌اند: «دکتر خانلری از درک صحیح و حل این مساله عاجز بوده و در نتیجه تصحیح قیاسی کرده و کلمه‌ی «بنشیند» را به جای «نشیند» ضبط کرده‌اند که این روش در تحقیق علمی پسندیده نیست!» در حالی که همه می‌دانیم یکی از کارهای مشکل‌زمانه‌ی ما در زمینه‌ی ادب فارسی تصحیح **دیوان** حافظ است و این کار به جز عشق، توشه و توان علمی فراوان می‌خواهد که این توان علمی فقط در وجود مرحوم دکتر خانلری تجلی یافته که سالیان دراز عمر خود را در زمینه‌ی تصحیح حافظ گذراند و کاری که این محقق بزرگ در این زمینه انجام داد، کاری صد در صد عاشقانه و در حد خود جامع، مستند و متکی به مآخذهای معتبر است و در آن دانش کار، روشن‌نگری و احاطه‌ی بر افکار حافظ به وضوح چشمگیر است.

دکتر پرهام می‌نویسد: «هر کسی با این اعجوبه‌ی دهر سر و کار داشته باشد، خیلی زود می‌فهمد هر لحظه‌ی که بر حافظ مرور می‌کند، حافظی می‌شناسد که تا لحظه‌ی قبل نمی‌شناخته است». آن‌چه خانلری انتخاب کرده، در وهله‌ی اول به نظر کمی نامتناسب می‌آید، ولی پس از چندی انسان درمی‌یابد که حق با اوست.

به هر تقدیر صحبت از کلمه‌ی نشیند یا بنشیند است. اگر جناب آقای مهاجر ملاحظه کرده باشند، مرحوم دکتر خانلری در جزوه‌ی **چند نکته در تصحیح دیوان حافظ**، صفحه‌ی ۴۲ می‌نویسد: «معنی مصراع اول بیت فوق را من هنوز درست نفهمیده‌ام و در نسخه‌ی قدیمی به جای «عبوس»، «عروس» ثبت است و آن هم معنی بهتری ندارد و شاید «عبوس زهد به جای خمار بنشیند» درست‌تر

فرموده‌اند: «تسبیح له السموات السبع و الارض و من فیهن و ان من شی الا یسبح بحمده». (اسری، ۴۴)

«هفت آسمان و زمین و هرچه در آن هاست همه به ستایش خدا مشغول‌اند و موجودی نیست جز آن که ذکرش تسبیح خداست.»

پس نتیجه می‌گیریم بار امانتی که خداوند بر دوش انسان نهاده سنگین‌تر از این حرف‌هاست و حمل نمودن آن ضمن این که هنر می‌خواهد به صاحبش برگرداندنش خوشحالی دارد و رستگاری اگرچه در حال جان‌کندن باشی.

در طول تاریخ از ازل تا به ابد، باید به دنبال شخصیتی بود که بتوان بار امانت را با او معنی کرد، یعنی کسی که این بار را حمل و آن را به سر منزل مقصود رسانده و نه به واسطه‌ی پذیرفتن آن ظلمی به خود کرده باشد و نه ظالم بودنش باعث شود این امانت به او تعلق نگیرد.

این جانب مدعی ست بار امانتی که در قرآن به آن اشاره شده «عدالت و اجرای آن» است که هر شانه‌یی را می‌شکند و به جز علی (ع) هر شخصیتی از پذیرفتن آن عاجز و نمی‌تواند آن را به صاحبش برگرداند و به تعبیری دیگر خیانت در امانت کرده و به خود ظلم می‌کند یا ظالم بودنش باعث می‌گردد که عدالت را نتواند اجرا کند و دلیل این که علی (ع) هنگامی که تیغه‌ی پولادین بر فرق مبارک سرش می‌خورد به جای آه و ناله کردن سرود رستگاری سر می‌دهد که توانسته امانتی به این سنگینی را به صاحبش برگرداند. ■

پی‌نوشت‌ها

- ۱- حافظ شیراز، احمد شاملو، ص ۲۳۹.
- ۲- مکتب حافظ یا مقدمه بر حافظ‌شناسی، ص ۱۵۳.
- ۳- شرح غزل‌های حافظ، ص ۷۷۰.
- ۴- هستی‌شناسی حافظ، ص ۴۲.
- ۵- فرهنگ اشعار حافظ، ص ۸۳.
- ۶- حافظ شیراز، احمد شاملو، ص ۱۲۱.
- ۷- المیزان، ج ۱۶، ص ۵۴۵.